

از رنگ چو کوی که مرا نام ز رنگ است یخواره و سرکشند و درینم و نظربان باشیم فریبک بید که او نیز	از نام چه پیری که مرا رنگ ز نام است و آنکس که چو نامیت درین شهر که نام پیر بسته چو ما در طلب شرب نام است
عاقبتشین بی می و معنوق ز نامی کامی کل با سخن و قید بیام است	عاقبتشین بی می و معنوق ز نامی کامی کل با سخن و قید بیام است
صحن بستان و فون بخت بخت یاران در صبا هر دم مشام جان خوش بشود ناگشوده کل رفا بله بکن عین میکند مخ خوشخواران و نیش با دکانند راه نیست در بازار عالم خوشنلی در راه از زبان کوسر آوده ام آد کوش	وقت کل خوش با کز وی و خوشی ان در می آری لبی انطیس بوداران ناله کن لبیل که بکنه دل ان دوست با نامی منهای بیداران شبه رندی و خوشبانی بیداران کل درین بیداران کوسر بیداران
عاقبتشین سخن بختشین خوشنلی است تا نپذیری که احوال جهانداران است	عاقبتشین سخن بختشین خوشنلی است تا نپذیری که احوال جهانداران است
کوسر نکه میدید از بستان لب است که هر از زمان سلطنت امروز	من و شراب و خوشی یار و دوست که خیمه سایه بخت و بیداران است

ای هر چه صبا بسبا میست بیت است طایری چو تو در خاک غم خبر روی تو بدای صغ صبا بین در راه عشق مرده قرب و بخت ای غایب ز نظر کشتی بخت بین هر صبح و شام قافله از وعای تا مطربان ز شمع است لبی و بند تا شمع غم کند ملک زل خراب ساقی سیکه باغ غنیمت برده کند هر دم نمی فرست مرا و کویست	بنکر که از کجای میست زینجای بختشین عدا میست کاینه صغ ای غامی میست می میست عیان و عاقبت میگویمت شاد و عاقبت در صحت شمال و صبا میست قول و نغز بسیار و او میست جان عزیز و دقتا میست باور و صبر کن که دو ایست کین گفته از برای خدا میست
عاقبتشین سخن بختشین خوشنلی است تا نپذیری که احوال جهانداران است	عاقبتشین سخن بختشین خوشنلی است تا نپذیری که احوال جهانداران است
کوسر نکه میدید از بستان لب است که هر از زمان سلطنت امروز	من و شراب و خوشی یار و دوست که خیمه سایه بخت و بیداران است